**درس خارج فقه استاد سید محمد جواد شبیری**

**بحث: زکات**

**14011014**

**متن خام**

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم

بسم الله الرحمن الرحیم و به نستعین انه خیر ناصر و معین الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آله الطاهرین و لعن علی اعدائهم اجمعین من الان الی قیام یوم الدین.

بحث سر این بود که آیا عین زکوی که در میان سال منذور التصدق باشد، منذور الصدقه باشد این آیا مانع تعلق زکات هست یا نیست؟ مرحوم آقای خویی فرموده بودند که اگر منذور الصدقة به نحو شرط نتیجه باشد آن مانع تعلق زکات هست ولی اگر به نحو شرط فعل باشد مانع تعلق زکات نیست. ولی منذور الصدقة به نحو شرط نتیجه اصلاً شرعی نیست، مشروع نیست. ما در مورد این که آیا منذور الصدقة به نحو شرط نتیجه صحیح هست یا صحیح نیست یک بحثی را شروع کردیم قبل از این بحث اجماع که تکمیل بحث‌های سابق بود که ما ممکن است بگوییم که ما دو جور صدقه داریم به نحو شرط نتیجه. یکی صدقۀ مطلق، شخص بگوید هذه صدقة، هذا المال صدقةٌ، یکی به نحو مشروط. اگر بچه‌ام خوب شد این مالم صدقه باشد. بگوییم که اگر بچه‌ام خوب شد این مالم صدقه باشد این حلف به صدقه است و از روایات استفاده می‌شود که حلف به صدقه باطل است. این یک نکته. نکتۀ دیگر این که اصلاً حالا با بیانی که مرحوم آقای خویی داشتند در مورد عدم صحت صدقه به نحو شرط نتیجه را قبول نداشتیم، ولی صحبت سر این هست که اصلاً دلیلی داریم برای صحت صدقه به نحو شرط نتیجه یا دلیل نداریم. ما این دو نکته را قبلاً بحثش را شروع کردیم. در مورد این که حلف به صدقه عرض کردم که بنابر نظر ابو حنیفه حلف به صدقه مطلق صدقۀ مشروط حلف به صدقه است. حلف به عتق مطلق عتق مشروط است. حلف به طلاق مطلق طلاق مشروط است. و همۀ اینها داخل در حلف به صدقه است. و تقریبی را ذکر کردیم که بگوییم ادلۀ بطلان حلف به صدقه بطلان اینها را می‌شود استفاده کرد. اینجا دو مرحله بحث هست. یک بحث این است که آیا این که ما مسلم گرفتیم حلف به صدقه باطل است آن روایاتش هم هست، یک سری روایاتش را هم خواندیم و روایاتش متعدد هست. آیا همینجور است؟ یا حلف به صدقه ممکن است باطل نباشد. یک سری روایاتی هست ممکن است ازش این برداشت بشود که حلف به صدقه باطل نیست، یعنی معارض، روایات بطلان حلف به صدقه معارض دارد. یک نکته.

نکتۀ دوم این که اصلاً بحث منذور التصدق داخل در بحث حلف به صدقه هست یا نیست؟ این که ما، حالا بحث اوّل را بحث کنیم که آیا معارض دارند یا معارض ندارند؟ یک سری روایات هست که ممکن است ازش توهم بشود که حلف به صدقه باطل نیست. حالا من این روایت‌ها را می‌خوانم در موردش یک کمی بحث می‌کنم.

روایت ۳۶۰۸۸ که روایت معروفی هست در رسائل هم ذکر شده در بحث حدیث رفع. جلد ۲۴ صفحۀ ۵۱۹ هست. صحیحۀ «صَفْوَانَ بْنِ يَحْيَى وَ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي نَصْرٍ جَمِيعاً عَنْ أَبِي الْحَسَنِ علیه السلام»

که مراد ابی الحسن الرضا علیه السلام هست.

«قَالَ: سَأَلْتُهُ عَنِ الرَّجُلِ يُسْتَكْرَهُ عَلَى الْيَمِينِ- فَيَحْلِفُ بِالطَّلَاقِ وَ الْعَتَاقِ وَ صَدَقَةِ مَا يَمْلِكُ- أَ يَلْزَمُهُ ذَلِكَ فَقَالَ لَا- ثُمَّ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله و سلم وُضِعَ عَنْ أُمَّتِي- مَا أُكْرِهُوا عَلَيْهِ وَ مَا لَمْ يُطِيقُوا وَ مَا أَخْطَئُوا.»

می‌گوید شخصی را مجبور می‌کنند به یمین، حلف به طلاق و حلف به عتاق و صدقه بما یملک می‌کند. حالا آیا این باعث می‌شود که این طلاق و عتاق و صدقۀ ما یملک تحقق پیدا کند؟

«فَقَالَ لَا» پیغمبر فرمود که «وُضِعَ عَنْ أُمَّتِي- مَا أُكْرِهُوا عَلَيْهِ وَ مَا لَمْ يُطِيقُوا وَ مَا أَخْطَئُوا.»

از این روایت استفاده می‌شود که اگر اکراه نبود لازم بود. این که الآن لازم نشده به خاطر این که اکراهی هست. معنایش این است که حلف به طلاق و عتاق و صدقه در غیر ظرف اکراه نافذ است. این یک روایت. حالا اوّل همۀ روایت‌هایش را می‌خوانم یکی یکی بحث دارد.

شاگرد: انتفاء موضوع دارند می‌کنند دلیل نمی‌شود که بگوییم آن سمتش فرموده. یعنی یک وقتی ما محمولش را انتفا می‌کنیم، یک وقت می‌گوییم وقتی کلاً کراهت باشد کأنّه در ادامه‌اش اصلاً حرف نزده.

استاد: یعنی چی؟ وقتی شما می‌گویید که من نبیذ می‌خورم، بالاجبار دیگر نبیذ خوردم، اصلاً دیگر گناهی نکردی. این معنایش این است که اگر اجبار نبود گناه کرده بودی دیگر.

به تعبیر دیگر وقتی یک شیءای ذاتاً باطل باشد نباید به علت عرضی تعلیل بشود. عنوان اکراه یک عنوان عرضی است، استدلال به بطلان به عنوان عرضی دال بر این هست که به عنوان ذاتی باطل نیست. این یک روایت.

روایت دیگر، روایت ۳۶۲۸۱ است. می‌گوید: «الْحُسَيْنُ بْنُ سَعِيدٍ عَنْ صَفْوَانَ عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ الْحَجَّاجِ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا الْحَسَنِ علیه السلام عَنِ امْرَأَةٍ حَلَفَتْ بِعِتْقِ رَقِيقِهَا أَوْ بِالْمَشْيِ إِلَى بَيْتِ اللَّهِ أَنْ لَا تَخْرُجَ إِلَى زَوْجِهَا أَبَداً وَ هُوَ بِبَلَدٍ غَيْرِ الْأَرْضِ الَّتِي هِيَ بِهَا»

خلاصه قسم خورده که اگر برود پیش شوهرش عبدهایش آزاد باشند. شوهر نفقه بر این نمی‌فرسته این طرف احتیاج پیدا می‌کند که پیش شوهرش برود. می‌گوید حالا اگر پیش شوهرش برود حنث یمین کرده یا نکرده؟

«وَ هُوَ بِبَلَدٍ غَيْرِ الْأَرْضِ الَّتِي هِيَ بِهَا فَلَمْ يُرْسِلْ إِلَيْهَا نَفَقَةً وَ احْتَاجَتْ حَاجَةً شَدِيدَةً وَ لَمْ تَقْدِرْ عَلَى نَفَقَةٍ فَقَالَ إِنَّهَا وَ إِنْ كَانَتْ غَضْبَى فَإِنَّهَا حَلَفَتْ»

در پاسخ امام علیه السلام می‌گوید که حلف این آقا این هست که اختیاراً نرود ولی این شرایط خاص اصلاً پیش بینی نمی‌کرده. یک موقع پیش بیاید که مجبور باشد برود. کأنّه اصلاً ببینید یک چیزی هست بعضی روایات دیگر هم هست که من اینجا آوردم، بعضی از انشاءها هست به حسب ظاهر انشاء مطلق است ولی چرا مُنشئ انشاء را مطلق قرار داده؟ به دلیل این که بعضی از صور را اصلاً تصور نمی‌کرده جزء مصادیق این باشد. هیچ احتمالش نمی‌داده که یک موقعی نیازمند به این مطلب باشد که مثلاً مجبور باشد پیش شوهرش برود. پس بنابراین این قسمی که خورده، قسم خورده که آزادانه بخواهد پیش شوهرش برود. پس صورت مجبوری داخل در قسمش اصلاً نیست. پس بنابراین به خاطر این اصلاً قسم به این نخورده. کأنّ اگر داخل در قسمش باشد این قسم نافذ است، الآن چرا قسم نافذ نیست؟ به دلیل این که داخل در قسمش نیست. کأنّ یک تعبیری حاج آقا می‌فرمودند، می‌فرمودند اطلاق باید لحاظی باشد. یعنی به گونه‌ای باید باشد که اگر از خود گوینده بپرسند این صورت هم می‌گیرد بگوییم می‌گویند. لحاظی به این معنا، لحاظ مشروط. یعنی اگر ازش سؤال کنم این مورد را می‌گویی، بگوید آره همین صورت را هم می‌گویم. ولی آن صورتی که اصلاً لفظ را به کار برده، ولی این صورت در تصوراتش نبوده که جزء مصادیق این اطلاق هست، آن اطلاق شاملش نمی‌شود.

«فَقَالَ إِنَّهَا وَ إِنْ كَانَتْ غَضْبَى فَإِنَّهَا حَلَفَتْ حَيْثُ حَلَفَتْ وَ هِيَ تَنْوِي أَنْ لَا تَخْرُجَ إِلَيْهِ طَائِعَةً وَ هِيَ تَسْتَطِيعُ ذَلِكَ وَ لَوْ عَلِمَتْ أَنَّ ذَلِكَ لَا يَنْبَغِي لَهَا لَمْ تَحْلِفْ فَلْتَخْرُجْ إِلَى زَوْجِهَا وَ لَيْسَ عَلَيْهَا شَيْ‌ءٌ فِي يَمِينِهَا فَإِنَّ هَذَا أَبَرُّ.»

شرح حال مرحوم علامۀ طباطبایی نوشته بود، آقای پارسا می‌گوید از آقای بهجت پرسیدم که آقای علامۀ طباطبایی در نجف شهریه می‌گرفت؟ ایشان گفت اصلاً تصورش نمی‌شد کرد ایشان شهریه بگیرد. آدم ثروتمندی بودند. این که، وضعیتش جوری نبود که کسی بگوید مثلاً چه بسا شهریه بگیرد. البته ایشان خیلی هم سختی کشیده به خاطر مشکلات مالی و اینها. ولی به هر حال می‌گوید اصلاً تصور این که علامۀ طباطبایی بخواهد شهریه بگیرد من تصور می‌کنم این که می‌خواهد بگوید به خاطر وضعیت خانوادگی‌اش و امثال اینها بوده. علامه طباطبایی یتیم بوده ولی با وجودی که یتیم بوده خانوادۀ ثروتمندی داشتند. می‌گویند بچگی معلم خصوصی داشتند. ولی بعداً خیلی از جهت مالی تحت فشار بودند.

شاگرد: احتیاط در سهم امام نبوده؟

استاد: نه من تعبیر توهمش نمی‌رفت، حدس می‌زنم مراد وضعیت خانوادگی اینها بود که یک خانوادۀ ثروتمندی بودند. ولی به هر حال عملاً ولو ابتداءً. خدا رحمت کند مرحوم حاج شیخ محمد حسین اصفهانی را، می‌گویند مرحوم حاج شیخ محمد حسین لقب کمپانی که به ایشان می‌گفتند چون پدرشان کارخانه داشته و امثال اینها. این قضیه نقل شده نمی‌دانم چقدر واقعیت دارد که ایشان یک موقعی، آن اواخر خیلی وضعیتشان سنگین بود و تلخ بود و دشواری مالی داشتند. به تناسب این را هم نقل کنم، شاید هم یک موقع نقل کرده باشم، مرحوم حاج شیخ ابو الفضل زنجانی که ایشان پسر مرحوم آسید محمد زنجانی، آسید محمد زنجانی از علمای خیلی محترم زنجان و ثروتمند بوده. حاج آقا ابو الفضل درس مرحوم حاج شیخ محمد اصفهانی می‌رفته، کسی آمد گفت آشیخ محمد حسین وضعیتش به جوری شده که پول اجاره خانه را ندارد و صاحبخانه گفته که راضی نیستم و ایشان هم بنا دارد که اثاثیه‌اش را خالی کند و برود مسجد کوفه آنجا سکنی کند. گفت که من یک سال اجارۀ ایشان را تقبل می‌کنم، به شرطی که ایشان نفهمد. بعد به پدرم هم نامه نوشتم که من از طرف شما قبول کردم، پدرم خیلی تشویق کرد گفت خوب کاری کردی. مرحوم حاج محمد حسین دنبال کرده بوده، خلاصه کی این را چیز کرده، بعد گفته بوده که خلاصه قبول نمی‌کنم اگر نگویی کی بوده، ایشان مجبور می‌شود بگوید. حاج آقا می‌فرمودند مرحوم حاج آقا ابو الفضل زنجانی قصه را که نقل می‌کرد گفت مرحوم حاج شیخ محمد حسین به من که رسید جمله‌ای گفت حاج شیخ محمد حسین گریه کرد، آقای حاج آقا ابو الفضل. ظاهراً خیلی استیصال داشته مرحوم حاج شیخ محمد حسین و مشکل داشته. آن که می‌خواستم بگویم این است می‌گویند که مرحوم حاج شیخ محمد حسین یک موقعی پیاز خریده بوده عبایش را بلند کرده بوده یا در جیبش بوده، سوراخ بوده پیازها زمین می‌افتد. ایشان بلند می‌شود دامنش را بالا می‌زند شروع می‌کند پیاز جمع کردن. بعد دیدم یک دفعه بلند شد و شروع به خندیدن کرد. گفت چرا می‌خندی؟ می‌گوید من در جوانی تسبیح یا گردنبند مراوریدی دستم بود پاره شد، ‌وسط بازار ریخت خجالت کشیدم خم بشوم آنها را جمع کنم. حالا در این پیرمردی دامنم را بالا زدم دارم پیاز جمع می‌کنم، گردش روزگار را ببین که چقدر تغییر می‌کند.

یک قدری از بحث شدیم ولی بعضی قصه‌ها. واقعاً بعضی آدم‌ها آدم‌های عجیبی هستند. من از آقای پایانی شنیدم. آقای پایانی منزلشان همین پشت بود در یخچال قاضی. گفتند ما این خانه را، البته اواخر رفته بودند پشت مدرسۀ معصومیه خانۀ قبلی‌شان آنجا بود. گفتند این خانه را که خریدیم چیزش یک پاسبان بود، پاسبان حسینی. من پاسبان را می‌شناختم آن یک فامیلی دوری هم با ما داشت. آن خانه در اجارۀ این پاسبان حسینی بود، دو ماه از اجاره‌اش مانده بود، ما خانه را که خریدیم یک هفته بعد از این دیدیم که این پاسبان خانه را خالی کرده، گفتیم آخر دو ماه فاصله دارد چطور خانه را؟ گفت ما دیدیم شما دو ماه همه‌اش، ما که باید این خانه را خالی بکنیم، شما همه‌اش ر فکر این هستی که بالأخره این مستأجر می‌رود، نمی‌رود، دیدم شما آب خلاصه خوردن از گلوتان راحت پایین نمی‌رود، گفتم بگذار ما تخلیه کنیم یک جای دیگر ما باید برویم. آقای پایانی تا همین اواخر که هر وقت چیز بود این قصه را نقل می‌کرد که مردانگی، خیلی آدم عجیبی هم بود آن پاسبان حسینی آن زمان‌ها یک پاسبان خیلی درستی هم بود، در جریانات ۱۵ خرداد هم بعضی چیزها کرده بود زمینۀ اعدامش هم بود چون خبر این که مثلاً امام را می‌خواهند بگیرند برده بود داده بود و خیلی چیز بود، خیلی پاسدار متدینی بود و بعداً هم پسرش هم شهید شد، سید نعمت الله حسینی بود، نزدیک منزل حاج آقا یک کوچه به نام او هست، منزلش هم همانجا بود و اینجوری که آدم‌های عجیب. یک قصه‌ای دیروز شنیدم آسید علی اخوی نقل می‌کرد، می‌گفت که یک بنده خدایی حجاری هست در خاکفرج، کنار وادی السلام، ۳۰ سال است آنجا حجاری می‌کند، ۳۰ سال مغازه‌ای خریده بود و مشغول حجاری بود. گفت یک بنده خدایی می‌آید به او می‌گوید شما این مغازه را از کی خریدید؟ من ۳۰ سال قبل خریدم. این مغازۀ من است این هم سند رسمی و امثال اینها، خریدم یعنی چی؟ این می‌گوید که پس بگذار این سند پیش من باشد من بررسی کنم فردا بعد از ظهر بیا. فردا بعد از ظهر که می‌رود می‌بیند بنده خدا مغازه را خالی کرده کل سنگ‌هایش را برده می‌گوید بفرمایید. هیچی گفت مغازه برای تو ببری دیگر، می‌گوید برای خودت. بعضی آدم‌ها حجت خدا روی زمین هستند.

روایت بعدی، روایت ۳۶۲۸۳:

«سَأَلْتُهُ عَنْ رَجُلٍ أَعْجَبَتْهُ جَارِيَةُ عَمَّتِهِ»

می‌گوید یک کسی کنیز عمه‌اش را به علاقمند می‌شود، عاشقش می‌شود «فَخَافَ الْإِثْمَ وَ خَافَ أَنْ يُصِيبَهَا حَرَاماً وَ أَعْتَقَ كُلَّ مَمْلُوكٍ لَهُ وَ حَلَفَ بِالْأَيْمَانِ أَنْ لَا يَمَسَّهَا أَبَداً»

خلاصه می‌گوید که اگر دست به این بزند تمام مملوک‌هایش آزاد باشند و از این جور یمین‌های سنگین خورده. «أَعْتَقَ كُلَّ مَمْلُوكٍ لَهُ»، می‌گوید اگر دست به آن بزند همۀ، اعتق یعنی همین با همین قسم خوردن، این عتق بالفعل هست یعنی به نحو شبیه واجب معلق. می‌گوید ان مسست هذه الجاریة فکل مملوکی حرٌّ. این خودش مصداق اعتاق است، اعتاق به حمل شایع می‌شود. حلف به عتق یعنی همین. حلف به عتق یعنی طرف بگوید که اگر فلان کار را انجام بدهم این نتیجۀ سنگین بار بشود برای اینکه خودش را از آن کار کنار بزند، به آن کار مبتلا نشود یک همچین چیزی را برایش چیز می‌کنند.

«فَمَاتَتْ عَمَّتُهُ» عمه از دنیا می‌رود، جوری می‌شود که هیچ وارثی نداشته فقط این هست.

«فَوَرِثَ الْجَارِيَةَ أَ عَلَيْهِ جُنَاحٌ أَنْ يَطَأَهَا» حالا گفته «أَنْ لَا يَمَسَّهَا أَبَداً»، «فَقَالَ إِنَّمَا حَلَفَ عَلَى الْحَرَامِ» گفته که اگر به نحو گناه نمی‌خواسته مس کند و الا تصور نمی‌کرده یک موقعی کنیز خودش بشود و حلالش بشود. «وَ لَعَلَّ اللَّهَ أَنْ يَكُونَ رَحِمَهُ فَوَرَّثَهُ إِيَّاهَا لِمَا عَلِمَ مِنْ عِفَّتِهِ.» خدا به او رحم کرده تمام وارث‌ها، تا نوبت این برسد. یک کلمۀ ورَّث داریم، یعنی حَکَم بکونه وارثا. این ورَّثه ایاها یعنی خداوند او را وارث قرارش داده. این می‌گوید کأنّ اگر حلفش اطلاق داشت به صورت حلال می‌گفت حتی وطی حلال را هم انجام ندهد این ممضی بود، مشکل قضیه این هست که اصلاً حلف این صورت را نمی‌گیرد. پس بنابراین از این روایت استفاده می‌شود کأنّ این حلفش ممضات است.

شاگرد: حرام را شما به معنای اصابۀ حرام می‌زنید؟

استاد: بله، اصابۀ حرام.

شاگرد: آن؟

استاد: نه «لَعَلَّ اللَّهَ أَنْ يَكُونَ رَحِمَهُ» نمی‌خواهد بگوید این اعتقاش حرام است و امثال اینها. این انما حلف علی الحرام

شاگرد: لاجل حرام نیست این حلف را انجام داده.

استاد: نه، آخر انما حلف علی الحرام یک چیزی داریم می‌گوید یمین بر معصیت جائز نیست، یعنی به این معنا که چیزی که، حالا آن را بعد عرض می‌کنم. یک معنا این هست کأنّ این حلفش چون خود این، حلف به غیر خداست، جائز نیست و باطل است. این ظاهراً مراد نیست انما حلف علی الحرام یعنی حلف خورده است برای این که اصابة الجاریة حراماً. اصابة الجاریة حلالا این را متعلق حلفش نیست. حالا من اینها را بحث می‌کنم، اینها فعلاً یکی یکی روایات را می‌خواهم بخوانم.

روایت بعدی ۳۶۳۷۶: «عَنْ أَحَدِهِمَا علیهما السلام قَالَ: سَأَلْتُهُ عَنِ الرَّجُلِ تَكُونُ لَهُ الْأَمَةُ فَيَقُولُ يَوْمَ يَأْتِيهَا فَهِيَ حُرَّةٌ»

یک کنیزی دارد، می‌گوید اگر با این کنیز مباشرت بکند هی حرّة. کأنّ می‌خواهد برای این که با این کنیز مباشرت نکند حالا با او بد بوده، برای این که چیز کند، اینجوری گفته.

می‌گوید: «ثُمَّ يَبِيعُهَا مِنْ رَجُلٍ ثُمَّ يَشْتَرِيهَا بَعْدَ ذَلِكَ قَالَ لَا بَأْسَ بِأَنْ يَأْتِيَهَا فَقَدْ خَرَجَتْ عَنْ مِلْكِهِ.»

می‌گوید این را می‌فروشد دوباره به ملکش در می‌آید، می‌گوید که این اشکالی ندارد، این هیچ مانعی ندارد و چون آن که گفته «يَوْمَ يَأْتِيهَا فَهِيَ حُرَّةٌ» به آن ملکیت قبلی مرادش بوده. اما ملکیت جدید یک ملکیت دیگری است حکمش فرق دارد با آن ملکیت سابق. بنابراین معنایش این است که اگر آن ملکیت سابق فقط بود جائز نبود این کار را بکند، کأنّ اگر این کار را می‌کرد آزاد می‌شد. «يَوْمَ يَأْتِيهَا فَهِيَ حُرَّةٌ» این‌که می‌گوید «لَا بَأْسَ بِأَنْ يَأْتِيَهَا فَقَدْ خَرَجَتْ عَنْ مِلْكِهِ.» یعنی اگر اتیان بکند آن حریت تحقق پیدا نمی‌کند. چرا حریت تحقق پیدا نمی‌کند؟ چون آن حریت معلق بر آن ملکیت سابقه بوده. ملکیت جدیده نسبت به آن این تعلیق نشده. بنابراین معنایش این است که اگر در آن ملکیت سابقه این کنیز را اتیان می‌کرد این آزاد می‌شد.

شاگرد: اطلاق لحاظی که فرمودید اینجا نیست؟ علی القاعده برای طرف فرقی نمی‌کند حتی اگر التفات هم پیدا کند که.

استاد: نه، اطلاق لحاظی نیست.

شاگرد: اگر به او بگوییم بعدش دوباره

استاد: نه، اصلاً چیز تصور نمی‌کند که مثلاً آزاد. اگر بگوییم ممکن است بگوید آره، ممکن است بگوید نه. ما نمی‌دانیم چی است. اینها مواردی هست که اصلاً این که حالا آزاد بکند، ببینید یک نکته‌ای هست، خیلی وقت‌ها بعضی صور را قانون نسبت به آن اهمال ثبوتی دارد. من یک موقعی نمی‌دانم در همین درس هم گفتم یا نه، صحبت سر این ریل‌های راه آهن هست که پشت دور شهر خیابان رسالت هست. این سال‌ها این ریل‌ها رها بود. از یکی شنیدم که اینجا اختلاف نظر هست بین شهرداری قم و زمین شهری قم و راه آهن، همۀ اینها مدعی هستند. به خاطر همین جمعش نمی‌کنند، همه برای این که آن تا وقتی که هست، به خصوص آن که بیشتر جمعش کند راه آهن است، راه آهن هم برای جمع کردن حاضر نیست، برای این که زمینش حفظ بشود. می‌گفتم واقعش این است که ولو این زمین اینها ملک راه آهن است، زمین که ریل هست ملک راه آهن است، ولی این که حالا یک زمان این ریل از کار بیفتد و مورد مصرف نباشد و آیا باز هم در آن صورت این زمین برای کی است قانون نسبت به این صور اهمال ثبوتی دارد، اینجور نیست که قانون تعیین کرده باشد که این ملک راه آهن است. اینها قانون اهمال ثبوتی دارد باید قانون جدید وضع بشود، نیازمند. بعضی چیزها هست که قانون نسبت به این صورت اصلاً متعرض نیست. نیازمند به دلیل دیگری است. آن دلیلی که امثال اینها هست. خیلی صور را افراد اصلاً توجه نمی‌کنند که همچین چیزی هم ممکن است. این که انشائشان نسبت به این صورت نفیاً و اثباتاً ساکت است، به دلیل این که تصور که یک همچین صوری تحقق پیدا کند نیست.

شاگرد: در فضای شریعت همچین چیزی متصور هست یا نه؟

استاد: بله فضای شریعت هم متصور است. البته حالا آن بحث‌هایی هست در مورد این که در شریعت آیا این قاعدۀ این که موضوعی که، موضوع عدم الخروج الموضوعات عن الاحکام خمسة درست است درست نیست آنها بحث داخل در آن مقوله بحث است. حالا بحث‌هایی هست منطقة الفراغ داریم، نداریم، بحث‌های شهید صدر. می‌گویم متصور هست نمی‌خواهم بگویم حتماً هم هست. یعنی می‌گویم قائله‌هایی داریم که بعضی مناطق را شریعت منطقة الفراغ قرار داده امثال اینها. این داخل در آن بحث‌های آن اصولی آنجا.

شاگرد: اهمال ثبوتی‌اش هم در فضای شریعت نبود

استاد: منطقة الفراغ اهمال ثبوتی است دیگر. منطقة الفراغ شهید صدر اهمال فروغی است. حالا بحث‌هایی دارد اجازه بدهید از بحث اینقدر خارج نشویم.

اینهم ۳۶۳۷۶.

۳۶۳۷۷

شاگرد: این سؤال از این جهت که اطلاق‌گیری از روایات هم ما اصلاً فرض این که بگوییم لحاظ نکرده را می‌توانیم مطرح کنیم؟

استاد: حالا بحث را بگذارید برای وقت دیگری باشد.

«عَنْ أَبِي مَرْيَمَ الْأَنْصَارِيِّ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا جَعْفَرٍ علیه السلام عَنْ رَجُلٍ قَالَ يَوْمَ آتِي فُلَانَةَ أَطْلُبُ وَلَدَهَا فَهِيَ حُرَّةٌ بَعْدَ أَنْ يَأْتِيَهَا أَ لَهُ أَنْ يَأْتِيَهَا وَ لَا يُنْزِلَ فِيهَا فَقَالَ إِذَا أَتَاهَا فَقَدْ طَلَبَ وَلَدَهَا.»

می‌گوید کسی چیز کرده که اگر من یک موقعی با این همسرم مباشرت کنم به این عنوان که طلب فرزند کنم، می‌ترسیده که از این بچه‌دار بشود، می‌گوید اگر نزدیکی بکنم و طلب ولدش بکنم این آزاد باشد. حالا آیا می‌تواند نزدیکی بکند ولی عزل کند که دیگر این «لَا يُنْزِلَ فِيهَا». امام علیه السلام می‌گوید: «إِذَا أَتَاهَا فَقَدْ طَلَبَ وَلَدَهَا.» کسی که همین مباشرت طلب ولد هست. از چیزهای امروز هم می‌گویند، می‌گویند خیلی وقت‌ها ممکن است عزل صورت بگیرد ولی طرف بچه‌دار بشود. اینجور نیست که، یعنی زمینۀ بچه‌دار شدن هم وجود دارد، امام علیه السلام می‌گویند همین مقدار کافی هست، لازم نیست، عزل هم بکند فایده ندارد. ببینید معنای این روایت این هست که کأنّ حرّه می‌شود، نباید اتیان کند و این نذر کأنّ نافذ، این تعهد عتق معلَّق صحیح است. اینها که می‌خواهم بگویم بحث سر خصوص صدقه نیست، بحث سر صدقۀ معلقه، عتق معلقه، طلاق معلقه، اینهاست. حلف به طلاق یعنی طلاق معلّقه، حلف به عتاق یعنی عتاق معلقه و امثال اینها. این هم این مطلب.

شاگرد: جواب حضرت به چه معناست؟ می‌گوید: «إِذَا أَتَاهَا فَقَدْ طَلَبَ وَلَدَهَا» یعنی درست است؟

استاد: یعنی می‌گوید همین مقدار که مباشرت بکند ولو بخواهد عزل هم بکند این خودش طلب ولد است. طلب ولد یعنی این که کاری بکند که زمینۀ بچه‌دار شدن طرف باشد. می‌گوید مباشرت ولو عزل هم همراهش باشد این زمینۀ بچه‌دار شدنش طرف.

شاگرد: حلف به اعتاق را ناقض دانستند دیگر

استاد: کأنّ می‌خواهند بگویند حلف به عتق نافذ است. اشکال ما این هست که. حالا اجازه بدهید در مورد اینها صحبت می‌کنیم.

یک سری روایات دیگر هم هست که من اینجا یادداشت کردم که حالا آن روایت‌ها هم عیب ندارد روایت‌ها را هم بخوانم.

روایت ۳۶۳۷۸: «فِي رَجُلٍ قَالَ أَوَّلُ مَمْلُوكٍ أَمْلِكُهُ فَهُوَ حُرٌّ فَوَرِثَ سَبْعَةً جَمِيعاً قَالَ يُقْرِعُ بَيْنَهُمْ وَ يُعْتِقُ الَّذِي قُرِعَ.»

می‌گوید اوّل مملکوک من این حرّ است. می‌گوید اتفاقاً یک دفعه هفت تا مالک شده بود. یعنی در یک عقد قرارداد هفت تا مملوک را به ملکیت خودش در آورده. حضرت می‌فرماید اینجا باید قرعه بیندازی. معنایش این است که اگر یک دانه بود آن یک دانه آزاد می‌شد.

روایت بعدی: «سَأَلْتُهُ عَنْ رَجُلٍ قَالَ أَوَّلُ مَمْلُوكٍ أَمْلِكُهُ فَهُوَ حُرٌّ»

دیگر روایت‌هایی به این مضمون هست، ۳۶۳۷۸ تا ۳۶۳۸۰ این روایت‌های این بحث هست.

من از همین روایت‌های اخیر شروع کنم، به نظر می‌رسد بعضی وقت‌ها این که می‌گویند اوّل مملوک املکه فهو حر نه این که به نحو شرط نتیجه فهو حر. آزاد بودنش آزاد کردنش را به عهده می‌گیرد. می‌گوید اوّلین مملوکی که مالک بشود فعلیّ ان اعتقه. فعلیّ الزام به اعتاق است نه الزام به این که خودبخود آزاد بشود. عبارت را یک بار دیگر می‌خوانم، ببینید می‌گوید که «فِي رَجُلٍ قَالَ أَوَّلُ مَمْلُوكٍ أَمْلِكُهُ فَهُوَ حُرٌّ فَوَرِثَ سَبْعَةً جَمِيعاً قَالَ يُقْرِعُ بَيْنَهُمْ وَ يُعْتِقُ الَّذِي قُرِعَ.» آزادش می‌کند. می‌گوید یک نفر تعیّن پیدا می‌کند، آن یک نفر که تعیّن پیدا کرد حالا باید آزادش بکند، نه این که بعد از قرعه خودبخود آن را آزاد می‌شود. آن که چیز پیدا کرد کأنّ ؟؟؟ و حرّی که گفته بوده این تعهد به آزاد کردن نکرده بوده، به نحو شرط فعل است ولو فهو حر به کار برده، ولی مراد از فهو حر شرط الفعل است.

شاگرد: یعتقا می‌شود مجموعی دیگر. یقرع و یعتق

استاد: حالا عرض کنم روایت‌های بعدی را می‌خوانم.

شاگرد: همین روایت واحده می‌گوید الف.

استاد: این مطلب روایت بعدی است.

«عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ سُلَيْمَانَ قَالَ: سَأَلْتُهُ عَنْ رَجُلٍ قَالَ أَوَّلُ مَمْلُوكٍ أَمْلِكُهُ فَهُوَ حُرٌّ فَلَمْ يَلْبَثْ أَنْ مَلَكَ سِتَّةً أَيَّهُمْ يُعْتِقُ قَالَ يُقْرِعُ بَيْنَهُمْ ثُمَّ يُعْتِقُ وَاحِداً» واحداً مفعول قرار داده یعنی آزاد می‌کند.

شاگرد: روایت حسن صیقل هم داریم فهو حر

استاد: بله روایت حسن صیقل هم داریم این روایت‌های جزء بحث هست.

روایت: «الْحَسَنِ الصَّيْقَلِ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام عَنْ رَجُلٍ قَالَ أَوَّلُ مَمْلُوكٍ أَمْلِكُهُ فَهُوَ حُرٌّ فَأَصَابَ سِتَّةً قَالَ إِنَّمَا كَانَ نِيَّتُهُ عَلَى وَاحِدٍ فَلْيَخْتَرْ أَيَّهُمْ شَاءَ فَلْيُعْتِقْهُ.»

این است که من می‌خواهم عرض کنم که خیلی از اینها اصلاً شرط نتیجه نبوده. شرط فعل است. شرط الاعتاق است، ولو فهو حرّ به کار برده، ولی مرادش این است که او را آزاد بکند. صحبت سر این است که حالا هفت تا را آزاد کند، می‌گوید نه نیتش یکی می‌خواسته آزاد کند، حالا تصادفاً هفت تا شده حالا یا با قرعه باید تعیین کند یا انتخابی است، حالا آن بحث‌هایش را فعلاً کار ندارم آن جمع بین آن روایات ممکن است اصلاً اختیاری باشد، هم بتواند با قرعه چیز بکند، حالا آنهایش را کار ندارم.

شاگرد: یک مشکل دیگر هم ممکن است باشد، این عنوان را برده روی اوّل مملوک، چون عنوان روی این رفته و ۶ تا با همدیگر این عنوان را دارند، این مسئلۀ قرعه که پیش می‌آید کأنّ آن نذر مستقیما نمی‌تواند محقق بشود، لذا بحث اعتاق را حضرت مطرح کردند.

استاد: خب حالا قرعه بکشد بگوییم قرعه که کشید، هر کدام قرعه می‌شود خودبخود آزاد شده.

شاگرد: یعنی اگر یکی بود خودبخود آزاد بود.

استاد: این معنایش حالا که ۶ تا هست هم باید آزاد بکند، خب خیلی زور دارد که اگر یکی بود خودبخود آزاد می‌شد. حالا که ۶ تا هست قرعه هم کشیده، قرعه تعیّن هم داده نه آن که قرعه در آمد باید آزادش کند تا آزاد بشود.

شاگرد: منظور عتق خارجی نیست؟ یعنی شرعاً آزاد شده؟

استاد: نه. آن که ما به معنای این بگوییم فلتترکه آن خلاف ظاهر است. خلاف ظاهر فلیعتقه یعنی آزادش بکنند. لا اقل این احتمالش می‌رود. این که من تصور می‌کنم این اصلاً ربطی به شرط نتیجه ندارد، برمی‌گردم آن روایات را می‌خوانم بسیاری، یعنی یک سری از این روایات ظاهراً این معناست، حالا روایت اوّل. ۳۶۳۷۵ می‌گوید: «جُعِلْتُ فِدَاكَ إِنَّ امْرَأَةً مِنْ أَهْلِنَا اعْتَلَّ صَبِيٌّ لَهَا فَقَالَتِ اللَّهُمَّ إِنْ كَشَفْتَ عَنْهُ فَفُلَانَةُ حُرَّةٌ»

بچه‌اش مریض شده می‌گوید خدایا اگر این بچه‌ام را خوب کنی آن کنیز من آزاد باشد.

«وَ الْجَارِيَةُ لَيْسَتْ بِعَارِفَةٍ فَأَيُّمَا أَفْضَلُ جُعِلْتُ فِدَاكَ تُعْتِقُهَا»

این ایما افضل، آقایان دارند می‌گویند افضل گاهی اوقات در مقابل وظیفۀ تعیینیه است، این از آن قسم است.

«فَأَيُّمَا أَفْضَلُ جُعِلْتُ فِدَاكَ تُعْتِقُهَا أَوْ تَصْرِفُ ثَمَنَهَا فِي وُجُوهِ الْبِرِّ»

باید حتماً این را آزاد کند؟ یا این که ثمنش را در وجوه بئر. ببینید سؤال کرده «فَفُلَانَةُ حُرَّةٌ» ولی کأنّ خودبخود آزاد نمی‌شود. این باید آزادش کند. می‌گوید حالا چون سنی است کأنّ یک چیز بهتری هست که این را در وجوه بئر صرف کند. حضرت می‌گوید نه حالا تبدیل به احسن صحیح نیست اینجا، آن نیتی که داشته همان نیت باید عملی کند.

«صَبِيٌّ ... فَفُلَانَةُ حُرَّةٌ» گفته ولی آن چیزی که تصورش این بوده این بوده که باید آزادش بکند. می‌خواهم بگویم «فَفُلَانَةُ حُرَّةٌ» یعنی فلتعتقها. ان کشفت عنه فعلیّ ان اعتق هذه الفلانة.

«فَقَالَ لَا يَجُوزُ إِلَّا عِتْقُهَا.»

حضرت می‌گوید نه، حتماً باید آزادش کند.

شاگرد: اعتاقها دیگر حضرت نفرمودند.

استاد: عتق به معنا اعتاق هم هست.

شاگرد: «لَيْسَتْ بِعَارِفَةٍ» یعنی چی؟

استاد: یعنی سنی است، شیعه نیست. چون در عتق قصد قربت معتبر است کأنّ این شبهه‌اش این بوده که آیا می‌شود با عتق سنی قصد قربت کرد. امام علیه السلام می‌فرمایند نه آن هم مانعی ندارد با عتق سنی هم قصد قربت صحیح است. وقتی قصد قربت صحیح بود باید حتماً آن را آزادش بکند. این روایت را توجه می‌فرمایید، این را می‌خواهم بگویم فلانة حرّة خیلی وقت‌ها یعنی فعلیّ العتقها، علی اعتاقها. من فکر می‌کنم آن روایتی که از احمد بن محمد بن ابی نصر و صفوان مطرح است آن بهترین جواب همین جواب است که حلف به نحو شرط فعل نبوده. حالا روایت را می‌خوانم جواب‌هایی که در مورد روایت هست را هم ان شاء الله جلسۀ بعد صحبت می‌کنم.

شاگرد: به نحو شرط نتیجه نبوده.

استاد: به نحو شرط نتیجه نبوده، به نحو شرط فعل بوده. آن حالا من روایت را یک بار دیگر می‌خوانم ولی جواب‌های دیگری. این روایت چون خیلی مورد بحث هست که آیا خلاصه چه کارش بکنیم این روایت را؟ این مشکل، مشکله‌ای هست، «سَأَلْتُهُ عَنِ الرَّجُلِ يُسْتَكْرَهُ عَلَى الْيَمِينِ فَيَحْلِفُ بِالطَّلَاقِ وَ الْعَتَاقِ وَ صَدَقَةِ مَا يَمْلِكُ»

یعنی قسم می‌خورد به طلاق دادن و عتق کردن و صدقة ما یملک. یعنی می‌گوید که اگر فلان کاری که شما می‌خواهید مثلاً «يُسْتَكْرَهُ عَلَى الْيَمِينِ» این است، مثلاً می‌آمدند می‌گفتند که زکات مالت را بده. می‌گفتم زکات مالم را دادم. می‌گفتم قسم بخور که اگر زکات مالت را نداده باشی طلاق انجام بگیرد، عتاق. این یحلف بالطلاق ممکن است معنایش این باشد قسم می‌خورد که اگر زکات را نداده باشد ان طلق المرأة. ان یعتق الممالیک. ان یتصدق بجمیع ما یملک. به نحو شرط فعل ممکن است باشد. این خیلی ظهور به این ندارد که مراد به نحو شرط نتیجه باشد. «أَ يَلْزَمُهُ ذَلِكَ» یعنی واجب است، دقیقاً ناظر به همین است. یعنی أ یجب علیه الطلاق و العتاق و الصدقة؟ یلزمه ذلک معلوم نیست که، حالا معانی دیگری که الآن حالا من معانی دیگر را بعداً عرض می‌کنم. ولی به نظرم این وجه خیلی بهتر از سایر وجوهی هست که در حل این روایت گفته شده. ۲، ۳ روایت دیگر هم که مانده آنها را هم توجه بفرمایید. به نظرم این ادله هیچ کدامشان دال بر صحت حلف به طلاق و عتاق به نحو شرط نتیجه نیستند. ولی البته این بحث مرحلۀ بعدی باید بحث کنیم. اصلاً بحث ما حلف به طلاق هست یا نیست آن بحث را جلسۀ آینده خواهم کرد.

و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آل محمد

پایان